

برای تنها به قاضی رفتن

چه فرز و چالاک شدند، در مهاجرت

ناهد خیرابی

توضیح- مدتی پیش آقای فرج سرکوهی سردبیر مجله "آدینه"، که بدنبال یک جنجال امنیتی از ایران خارج و پناهنده سیاسی شده است مقاله ای نوشته و نقطه نظرانی را مطرح کرده بود. این مقاله که به بهانه کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367 و عمدتاً علیه حزب توده ایران- که بزرگترین قربانیان این کشتار را داد- و سیاست دفاع حزب از انقلاب 57 بود، پاسخ های مختلفی را به همراه آورد.

نوشته هائی نظیر نوشته آقای سرکوهی گویا در پی چنگ اندازی به صورت امروز جمهوری اسلامی است، اما چون - به هر دلیل- زورشان به جمهوری اسلامی نمی رسد و یا صلاح خود نمی دانند مستقیم درباره اوضاع امروز ایران صحبت کنند، گریبان حزب توده ایران را می گیرند. آن هم در ارتباط با سال های اول انقلاب و آن شرایط بکلی متفاوت با امروز ایران. نویسندگان این نوع نوشته ها، با یک چشمبندی قلمی، امروز را به دیروز وصل می کنند و به نسل جدید کشور آدرس اشتباه می دهند. این آدرس که این جمهوری اسلامی که می بینید، همان جمهوری اسلامی است که حزب توده ایران از آن دفاع کرد. البته بی نیاز از این توضیح است که نویسندگان مورد بحث که آقای سرکوهی نیز از جمله آنهاست، در آن سال هائی که حزب توده ایران متهم به دفاع از جمهوری اسلامی است، دست چنان گشاده در مجلاتی مانند "تهران مصور"، یا روزنامه هائی مانند "پیغام امروز" و "آیندگان" داشتند که مقایسه آن تنها با سال های حکومت دکتر مصدق امکان پذیر است. این نویسندگان و فعالان سیاسی آن سالها فراموش کرده اند که کدام تئوری ها را در آن سال ها بافتند و حکومت "کاست روحانیون" را اختراع کردند و یا در شهر آمل حکومت چند روزه شوراها را برپا می کردند!! و ... شرح این رویدادها، خود بخشی از تاریخ جمهوری اسلامی است و ما در اینجا قصد تاریخ نگاری نداریم. بلکه می خواستیم بنویسیم:

از جمله پاسخ هائی که به مقاله آقای سرکوهی داده شده، مقاله ایست به قلم خانم ناهید خیرابی که ابتدا در سایت "گویا" منعکس شد. این مقاله، در عین حال که پاسخی است به نظرات و دیدگاه های آقای فرج سرکوهی، مسائلی در آن طرح شده که بی نیاز به پرداختن به مقاله آقای سرکوهی نیز همین اعتبار را داشت که اکنون دارد. مقاله را با عنوانی که ما برای آن انتخاب کرده ایم می خوانید.

نقدی بر نقد

سکوت بی سابقه و پرمعنای نهادهای حقوق بشری بین المللی و در یک کلام جامعه جهانی در برابر فاجعه ملی کشتار ۶۷ و نیز عدم تحرک بخش بزرگی از جریان روشنفکری ایران در قبال فاجعه نادری با چنان ابعادی، پیش از این در مقاله ای از «یرواند آبراهامیان» هم مطرح شد. به درستی که ریشه یابی این «سکوت» برای ریز شدن و کسب تجربه تاریخی در مورد تعامل جریان روشنفکری ایران با فجایع تاریخی کم مانندی چون آنچه بر سر بهترین فرزندان خلق ایران در سال های آغازین دهه شصت خورشیدی و نیز در فاجعه ملی کشتار ۶۷ آوار شد، قابل تامل است و فرج سرکوهی در مقاله خود بدرستی این بحث را «مساله ای دشوار» عنوان کرده است.

ولی دوست عزیز، «حکم صادر کردن» حتی درباره افراد، چه رسد به مقطعی از حرکت جامعه از سوی یک فرد، کار غیرعلمی و به دور از نگاه همه جانبه به پدیده هاست. به گمان

این قلم، متأسفانه آقای سرکوهی پا را از گلیم «فرد» فراتر گذاشته اند (البته «فرد» به ادعای خودشان)، زیرا قضاوت درباره مقطعی از تاریخ، نه کار ایشان، بلکه کاریست بس سترگ که در نشست های متعدد با حضور فعالین کلیه جریان های سیاسی نقش آفرین، ممکن می شود.

بنابراین، طرح نظرانی از این دست که، «... فضای فکری و نظام ارزشی غالب روشنفکری ایران از دهه ۶۰ به بعد پوست انداخت، شکست سازمانی، سیاسی، ایدئولوژیک و حیثیتی همه سازمان های اپوزیسیون در سال ۶۰، همراهی و همکاری گسترده برخی احزاب و سازمان های چپ سنتی هوادار روسیه و چین با جناح های حکومتی استبدادی، فروپاشی بلوک شرق، بی اعتبار شدن فرا روایت های بزرگی چون کمونیزم و تجربه تلخ همراهی با انقلاب اسلامی...»، بسیار دور از صلاحیت یک «فرد» است. اما آنچه که در حله نخست در مقاله های سال های اخیر سرکوهی و از جمله مقاله مذکور، برجسته است، آستانه عجیبی از کمونیست و سوسیالیست ستیزی سنتی سرمایه است، نه بررسی علت سکوت؛ زیرا این فقط نظر آقای سرکوهی و شاید برخی از جریان های مشهور همفکر ایشان است که فراروایت های بزرگی چون کمونیزم، بی اعتبار شده اند، حتما شما با تجربه و دانشی که دارید خوب می دانید تجربه عملی اتحاد جماهیر شوروی در ساخت سوسیالیزم چه پیکار سترگی را می طلبید. در کشوری که تعداد بی شماری فرماسیون اجتماعی پیش از فئودالیزم هم در آن کار می کرد و فئودالیزم در ارتجاعی ترین شکل آن، (یعنی نظام سرب - کشاورز وابسته به زمین که با زمین خرید و فروش می شدند) شیوه مسلط تولید در آن کشور بود و از طرفی این کشور در محاصره و جنگ دوم جهانی با کشورهای سرمایه داری قرار گرفت، همه این ها به علاوه اولین تجربه در پیاده کردن چنین نظامی، شوربختانه ضایعات بالایی به بار آورده است ولی شما فراموش می کنید که پیروزی همین سوسیالیزم واقعا موجود، نقطه عطفی در تاریخ بشریت بود و دوران نوینی را در جهان پایه گذاشت و «جهانی دیگر» غیر از جهان بربریت سرمایه داری را به بشریت نوید داد. همچنین این شگردهای به کار رفته برای اعتراف گیری و... به خصوص در دهه ۶۰ خورشیدی در میهن ماست که بی حیثیت شده، نه تاریخ تکاپوی احزاب و سازمان های شناسنامه دار مورد اشاره شما، به رغم همه ی آن بکام ها و ناکامی ها که برای آنها رقم خورد ...

بحث سوسیالیزم و کمونیزم از سوی اندیشمندان معتبر جهانی و در محافل آکادمیک غرب، در حال بررسی و پدیداری کاستی های موجود آن است اما در چنین فصل بازنگری و کاوشی است که شما متأسفانه باز هم نظریاتی را تکرار می کنید که هیچ یک جدید نیستند و به قدمت خود این نظام سابقه دارند و البته از زاویه ای دیگر، به روشنی گواه هستی اثرگذار، زنده و پویای سوسیالیزم و کمونیزم است که هنوز که هنوز است جریان های مشخصی را و می دارد که تکرار را تکرار کنند و حالا چرا در این زمان؟! تو گویی، آقای فرج سرکوهی و برخی طیف های اندیشگی همفکر با ایشان، در جریان مشخص برخی اقدامات احتمالی آتی به سرکردگی امپریالیزم آمریکا قرار دارند که در این زمان، مجدانه از هر فرصتی استفاده کرده و در صدد بی اعتبار کردن سوسیالیست ها و کمونیست ها هستند. نمی توان از خاطر دور داشت که با تمام انتقادهای و کاستی های این اندیشه در عرصه اجرا، چه در جهان و چه در ایران، باز همین اندیشه بوده است که طی صد سال گذشته، مفاهیم مدرن اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به میهن ما آورده و هر آنچه حرکت های مترقی در طول این قرن تکاپو بر جریده اوراق تاریخ بی سرانجام میهن ما ثبت است، از دل همین اندیشه بیرون آمده است! اندیشه ای که با تاسیس حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۱۰ در میهن ما ریشه دواند و بوسیله حزب توده ایران استمرار یافت و خواست تا که مسیر سنگلاخ را بپیماید.

آقای سرکوهی، در مقاله دیگری با نام «نقد احکام و مواضع منفرد به صیغه مجهول یا نقد

رادیکال...» که پاسخی به انتقادهای برخی به مقاله «برخورد روشنفکران داخل کشور با کشتار ۶۷» است، افشای کودتای «نوژه» که با هدف برگشت سلطنت ترتیب داده شده بود را از دلایل همکاری با پلیس امنیتی جمهوری اسلامی عنوان کرده‌اند. بدیهی است که جریانی با تشکیلات قدرتمندی مانند آن جریان، از چنین حرکت‌های «ضد انقلابی» (انقلاب به معنای حرکت در مسیر خواست‌های برحق مردم) با خبر شده و در صدد خنثی کردن آن باشد. آیا این را می‌توان همکاری با پلیس امنیتی تلقی کرد؟ جای بسی تأسف است که آقای سرکوهی از توسل به هیچ ابزاری نمی‌گذرند برای نیل به هدف کلان خود!

باز در مقاله اول ایشان می‌خوانیم: «بخش مهمی از برنامه‌های کمونیستی سازمان‌های چپ سنتی چون مصادره اموال سرمایه‌داران بزرگ، دولتی کردن اقتصاد، حمایت از فرودستان و خودکفایی، که پیش از انقلاب روشنفکران شیفته عدالت اجتماعی را جذب می‌کرد، در جمهوری اسلامی تحقق یافته و اقتصاد کشور را به بن بست رسانده بود.»

باید به اطلاع آقای فرج سرکوهی برسانم که اقتصاد ایران به دلیل تحقق برنامه‌های به اصطلاح نه چندان نوظهور ابداع ایشان "چپ سنتی هوادار شوروی"!! به بن بست نرسیده است؛ به عکس، اقتصاد ایران به دلیل جنگ، بی‌کفایتی در مدیریت، فساد و رانت خواری و مهم‌تر از همه اجرای توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، یعنی خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی که در ۸ سال ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی به اجرا درآمد و تورم را به بیش از ۵۰ درصد رساند و بعد از آن هم همچنان این جهت‌گیری ادامه دارد، به بن بست رسیده است. آقای سرکوهی، یعنی شما اطلاع ندارید که چنین نسخه‌هایی که به منظور به اصطلاح "توسعه" تجویز می‌شد، از سوی خود همین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، مردود اعلام شده است؟ نسخه‌های دست‌چندی که به منظور هر چه بیشتر تخریب در اقتصاد کشورهای ضعیف و وابسته کردن بیشتر آن‌ها به امپریالیزم، تجویز می‌شود.

در ادامه آقای سرکوهی می‌نویسند: «کارنامه سیاسی برخی شخصیت‌ها و نهادهای چپ سنتی در سه دهه اخیر با حمایت همه‌جانبه از بنیادگرایان مذهبی و مبارزه با لیبرال‌ها در اوایل انقلاب... مشخص می‌شود»

انقلاب بهمن، که ادامه انقلاب مشروطه و بعد نهضت ملی مصدق بود دارای نطفه‌های حرکت به سوی دموکراسی خلقی بود و نه دموکراسی وابسته و نیم‌بند نظام اقتصاد لیبرالی، ضمناً برخی همسویی‌های حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اکثریت) با بنیادگرایان مذهبی که منظور نظر آقای سرکوهی است اولاً در سال‌های پر تب و تاب پس از پیروزی انقلاب صورت گرفته و در ثانی این حمایت‌ها، (بدون پیش‌فرض رد یا پذیرش مطلق آنها) در مقطع مشخصی از زمان و در واقع با امید کم‌سوی، سمت و سوی خلقی دادن به هزینه‌های پرداخت شده و حمایت از مطالبات اساسی توده‌های مردم صورت گرفته است. حتماً خود آقای سرکوهی خوب مطلع هستند که سوسیال‌دموکراسی مورد حمایت ایشان در مقابل فشار همان اردوگاه سوسیالیزم واقعاً موجود در دهه‌های گذشته پدید آمد و در واقع عقب‌نشینی اندک سرمایه‌داری سوداگر و استثمارگر بود. البته عملاً طی این سال‌ها شده است همان نظام سرمایه و طبقات منفی شناخته شده آن. سیاست جریان‌های شناسنامه‌دار چپ مورد اشاره ایشان، در آن مقطع زمانی مشخص، درست یا غلط، مبتنی بر سیاست مشهور "اتحاد و انتقاد" در قبال جمهوری اسلامی بود و در اینجا البته پر واضح است که این انتقاد به دو حزب و سازمان جریان ساز چپ ایران، وارد است که کفه انتقاد سبکتر بود و در اتحاد با گشاده‌دستی، زیاده‌روی‌هایی شد که ...

هر چند این قلم وقت و مجال واکاوی دقیق در نقدهای وارده به مقاله آقای سرکوهی را پیدا نکرده ولی در مقاله دوم ایشان اشاراتی به آن‌ها شده که به نظر این جانب هم، اظهار نظرهای قطعی آقای سرکوهی مدعای عقل کل بودن ایشان است؛ زیرا همانطور که پیش از این هم

اشاره شد، بررسی، تحلیل و نتیجه گیری از چند و چون کارنامه احزاب و سازمان‌های سیاسی فعال آن دوران، نیازمند نشست‌های متعدد کارشناسی با حضور نمایندگان همگی جریان‌های اپوزیسیون است نه اینکه شخصی و یا جریانی به تنهایی به محکمه رود و حکم صادر کند!

ضمناً آقای سرکوهی به دنبال انتقاد از برخی همسویی‌های برآستی فاجعه بار جریان‌های شناسنامه دار چپ ایران با جریان پیروز، بازی، تندروی‌های منفی برخی از گرایش‌ها به اصطلاح مارکسیستی و... را که به روند سرکوب انقلاب یاری رساند، دانسته، به فراموشی می‌سپارند!

در ادامه آقای سرکوهی ضمن رد عضویت خود در «سازمان وحدت کمونیستی»، می‌نویسند:

«... منفرد بودم و در آن سال‌ها تنها با برخی از سازمان‌های چپ همکاری آزاد داشتم. به مثل...»

آقای سرکوهی! ممکن است بفرمائید همکاری «آزاد» به لحاظ علمی و عملی یعنی چه؟! خود بهتر می‌دانید که اشخاص با اظهار مستقل بودن، عملاً مستقل نمی‌شوند و نیستند و به هر حال هر فردی گرایشی در سیاست دارد. حال با این گرایش ممکن است همکاری‌هایی داشته باشیم که هر کدام از زاویه‌ای به گرایش ما یاری رسانند. البته پر واضح است که گرایش اصلی شما چیست و می‌شود آن را براحتی از زیر رنگ و لعاب زیبای ماهنامه «آدینه» بیرون کشید!

و اما آقای سرکوهی پرسشی به این مضمون طرح می‌کنند: «اما جز با از سرگذرانیدن آن خطاها راه دیگری برای رسیدن به وضعیت امروزی نبود؟» پرسش از گذشته تاریخ که در زمان و مکانی دیگر اتفاق افتاده، پرسشی است یا مغرضانه و یا رمانتیک. آنچه شده همانی است که می‌توانست بشود. خوب یا بد!

و حالا پرسش از آقای سرکوهی و همفکرانشان: جریان فکری شما در آن مقطع زمانی کدام «عمل» را بعهد گرفته بود؟!

و باز در ادامه می‌نویسند: «این ادعا که این گرایش [مارکسیست‌ها] در آن روزگار نیز حقوق بشر را «مطالبه‌ای ضروری می‌دانسته» و آن «ضرورت را در انقلابات خلقی می‌دیده است» با متون تئوریک و با الگوهای مطلوب آنان در آن روزگار سازگار نیست...»

این ادعای آقای سرکوهی کلی گویی بوده و متکی به هیچ واقعیتی نیست. البته حزب و سازمان چپ مورد اشاره ایشان که حتی از به کار بردن نام آنها نیز اکراه دارند، همواره افشاگر و منتقد به حق دمکراسی بورژوازی بوده اند. حقوق بشر، غیر از شمول حق آزادی‌های اساسی، شامل حق مالکیت اقتصادی هم می‌شود. ولی دمکراسی بورژوازی فقط به بخش معینی (تا آنجا که به اهداف سوداگرانه او آسیب نزند)، از آزادی‌های اساسی پایبند است و حق مالکیت ملت‌ها را بر ثروت و نعم مادی کشور خود نمی‌شناسد. آقای سرکوهی، خود بهتر می‌دانند که وقتی در اقتصاد سرزمینت به شکل عادلانه‌ای سهم نبودی، در گردش سیاسی و دیگر امور آن هم قادر به مشارکت خواهی بود و این یعنی «استبداد و استعمار».

گویا به آقای سرکوهی به حق انتقاد شده که: «... که چرا در آن کوران جنایات، زمانی که «آدینه»، «قلم‌گاه» دوستان «ملایم نویسی» همچون مسعود بهنود بود، بسیاری از نامه‌ها و مقالات «تند» ارسالی به بایگانی سپرده یا معدوم می‌شد!»

و آقای سر کوهی پاسخ می‌دهند: «... چرا که نه. دوام آدینه در گرو این شیوه بوده ... قضاوت تاریخ بر ارزیابی و کارنامه من در آدینه هر چه باشد، قضاوتی است درباره تحلیل «یک فرد» از «موقعیتی مشخص» و درباره یک «ارزیابی و مصحلت اندیشی» در «یک مجله». ولی آقای سرکوهی، خود بهتر می‌دانید که شما «یک فرد» نیستید و آدینه «یک

مجله» نبود و عملکرد این مجله گویای عمده دیدگاه های شما و همفکرانتان بوده است، پس این قضاوت در واقع قضاوت یک جریان است.

نقدم را بر نقد شما از نقدهای دیگر بر شما، اینگونه به پایان می برم که: اولاً آقای سرکوهی عزیز! شما هم متأسفانه با طرح «فراوانی غلطهای دستوری و ...» در یکی از نقدهای انجام شده بر مقاله تان، همچنین با به کار بردن هدفمند واژه «شیفته»، به جای پاسخ مستدل به مضمون نقد، از طریق بی سواد جلوه دادن منتقد به تخریب ایشان پرداخته‌اید.

و دیگر اینکه در دو مورد با شما کاملاً هم عقیده‌ام؛ ورود به عرصه خصوصی افراد بویژه عرصه‌های عاطفی آنها، به هر دلیل و به هر اندازه، بسیار زشت و دور از شأن انسان است و در مورد نسبت "طرفداران انقلاب اسلامی" با حقوق بشر هم با شما هم نظر هستم.